



مدیر مسئول	فواد حسن زاده
سر دبیر	محمد حسین حبیبی
جانشین سر دبیر	حنانه جلال
صفحه آرا	زهره سادات هاشمی
ویراستار	فاطمه نام‌آور
تیم تحریریه	محمد امین عبودی، زهرا سادات ذوالفقاری



«شماره ۲۲۰»
۲۳ دیماه ۱۴۰۲

شاهد در بی بی سی

محمد امین عبودی

با توجه به اتفاقاتی که در دانشگاه شاهد رخ داده لازم می دانم یک نقد دانشجویی از دانشگاهمان داشته باشم، این نقد را با جواب به یک سوال شروع می کنم. چرا هر از چندگاهی دانشگاه شاهد تیترا خبرگزاری‌های معاند می شود؟ جواب سوال ساده است، در نظر نگرفتن پیامد کارها، عدم وجود پاسخگویی و انفعال در محیط دانشگاه. وقتی محیط درونی دانشگاه منفعل شود، محیط بیرونی آن فعال می‌شود! ما همیشه تیترا یک شبکه‌های معاند هستیم چون در محیط دانشگاه واپسگرایی وجود دارد! واپسگرایی در لغت به معنی تمایل به بازگشت به عقب است، بازگشت به دوران اکبر پونزها! دورانی که افراد بدون اینکه به پیامد کار خود توجه کنند هر کاری می‌کردند از دیوارکشی گرفته تا هزاران ممنوعیتی که الان مثل یک شوخی تاریخی با آن برخورد می‌کنیم. این نقد را نوشتم تا تلنگری باشد برای همه! انتظار هم می‌رود که به مذاق خیلی‌ها خوش نیاید ولی من نمی‌توانم از رسالت خویش بگذرم، ما دانشجویان موذن جامعه هستیم. چند جریان - اعم از مسئولین و دانشجویان - در دانشگاه وجود دارند که ابعاد کارهای خود را در نظر نمی‌گیرند و بدون سنجش بازخورد رفتارشان، دست به کارهایی می‌زنند که باعث می‌شود روز به روز محیط دانشگاه پس‌رفت کند! در جایی که باید اهمیت به خرج بدهند، غافل و در جایی که لزومی ندارد، فعال‌اند! قضیه‌ی بازتاب دانشگاه در بی‌بی‌سی و بقیه‌ی

شبکه‌های اجتماعی از آنجا شروع می‌شود که پس از برنامه مناظره با موضوع طرح صیانت که توسط انجمن اسلامی در ترم گذشته برگزار شد، دانشگاه شاهد مورد توجه رسانه‌ها و همینطور رسانه‌های معاند قرار می‌گیرد و بعد از آن این رسانه‌ها شروع به تحقیق و زیر ذره‌بین قراردادن دانشگاه کردند که در اینجا می‌بایست همه‌ی جامعه‌ی دانشگاه اعم از کارکنان، اساتید، تشکل‌ها و دانشجویان به پیامد رفتارهای خود توجه می‌کردند، مثال بارز هم مصاحبه ریاست دانشگاه! مشاهده کردیم که چطور اقدام به تحریف صحبت‌های دکتر چلداوی کرده و متأسفانه این پیامد هم باعث نشد که جامعه‌ی دانشگاه به رفتارهای خود دقت کند و ما شاهد تیترا شدن دانشگاه در قضیه‌ی غسالخانه هم بودیم. روند واپسگرایی و عدم توجه به جامعه‌ی دانشگاه خصوصاً از طرف مسئولین همچنان مشاهده می‌شود و بروز عینی آن هم آلاچیق‌های بوستان شهید معماریان است؛ این در حالیست که دانشجویان از قبل از این ماجرا هم محدودیت‌ها را رعایت کرده و اگر عده‌ای هم سهواً دچار خطا می‌شدند، مورد تذکر دیگر دانشجویان قرار می‌گرفتند، بنابراین هیچ نیازی به این حرکت واپسگرایانه نبود. حرکتی که چیزی جز سوژه‌ی جدید برای شبکه‌های معاند نبوده و حتی باعث شکست روحیه‌ی دانشجویان هم شده است زیرا احساس دیوارکشی در دانشگاه حقیقتاً حس زیبایی نیست (لطفاً مرا تکفیر نکنید، من خواهان سلف مختلط نیستم!!) بنده فقط می‌خواهم این را بیان کنم که حرکات انجام شده

توسط دانشگاه باید از قبل سنجیده شود تا باعث جنجال، حاشیه و تضعیف روحیه‌ی دانشجویان نشود زیرا که آمدن به دانشگاه در این روزهای غبارآلود به خودی خود برای شکست روحیه‌ی آنها کافیست! دقت کنیم کارهای ما باعث نشود که ناخواسته سوژه بدست معاندین بدهیم (حرف حق در جای باطل باعث موفقیت باطل می‌شود!) این مضمون سخنان حضرت آقا است. اصلاً درحالتی که همه‌ی محدودیت‌ها توسط دانشجویان رعایت می‌شود الزامی برای انجام این کار وجود ندارد و به مثابه هدررفت بیت‌المال است! پولی که می‌توانست برای کار مفیدتری هزینه شود، خرج این کارشد؛ دانشگاه حتی اگر دلیل دیگری برای این اقدام داشته باشد (مانند نرسیدن فضای استراحت به آقایان) وقتی اقدام به توضیح و پاسخگویی نمی‌کند فضایی که به آن اشاره کردم شکل می‌گیرد، کما اینکه در جریان مسائل خوابگاه آوینی هم شکل گرفت اما انجمن اسلامی با دکتر عباسی مصاحبه کرد تا فضای منفی که بدنبال آن فعالیت‌های مثبت ایجاد شده بود از بین برود؛ در اینجا اما هیچکس پاسخگوی این قضیه نیست! پس حتی اگر در راستای خیرخواهی و تقسیم عادلانه‌ی امکانات بوده باشد هم تاثیر منفی گذاشته است. افرادی در دانشگاه فقط برای آنکه فعالیت‌های انجام دهند، دست به کارهایی می‌زنند که بجز هدررفت بیت‌المال یا سوژه‌سازی برای معاندان چیزی عائد دانشگاه نمی‌کند؛ امیدواریم تمام ارکان دانشگاه قبل از هر اقدامی به نتایج آن نیز فکر کنند.

معرفی کتاب زن آقا نویسنده: زهرا کاردانی



کتاب «زن آقا» نوشته خانم زهرا کاردانی خاطراتی است از همسر طلبه‌ای که در ماه رمضان برای تبلیغ به روستای کوچکی در جنوب کشور می‌رود و نویسنده با قلم مجذوب کننده‌اش توانسته به فرهنگ و سبک زندگی مردم آن روستا بپردازد و جزئیات زندگی طلبگی را برای مخاطب کتاب بخوبی توصیف کند. **بریده‌ای از کتاب «زن آقا»:** ظهر بود. قبل از نماز در زدند. پیرزن آبله‌رویی بود. گیس‌های حنا بسته‌اش را از وسط باز کرده بود. جثه درشتی داشت. چادرش را به گردن بسته و یک آفتابه روی دوش گرفته بود. فهمیدن حرف هایش از بقیه راحت تر بود. واضح و کم لهجه صحبت می‌کرد. جلوی در می‌خواست دستم را ببوسد که اجازه نادم. اخم هایش را کشید توی هم و گفت حتما توی گوش سیدعلی باد رفته یا بهش بو خورده و یک سری تشخیص‌هایی که ازش سر در نمی‌آوردم. آفتابه را داد دستم و گفت: «این کریشکه! بچه رو می‌بری حمام. خوب سر و بدنش رو می‌شوری. آخر کار این آفتابه رو می‌ریزی روی تمام بدنش، فهمیدی؟» اسمش چقدر هندی بود. و هند چقدر به جادو و اینجور خرافات نزدیک. لابد یک جوری آن محلول به جادو و جنبل مرتبط بود. توی آفتابه را نگاه کردم آب سیاهی لب‌پر می‌زد. بوی عجیب و تلخی داشت. ترکیب پودر بال مگس با استخوان مارمولک آفریقایی و خون پشه!؟ تصورش هم چندش آور بود. نویسنده با زبان و ادبیات دلنشین روزهای تلخ و شیرینی که خود و خانواده‌اش در آن مدت، کنار افراد روستا سپری می‌کنند را با جزئیات فراوان برای مخاطب خود شرح می‌دهد.



نیروهای داوطلب فاطمیون، زینبیون و داوطلبین حزب الله لبنان را ساخت تا خودمان آقا بالاسر خودمان باشیم؟ از دختری شاید ده دوازده ساله، زیبا، با تلی از مرواریدهای ریز و دندانهای برجسته‌ی بامزه که خانه‌شان زیر چکمه‌های داعش بود در چند دقیقه‌ی آخر «مستند تاریک دید» پرسیدند: (آرزویت چه بود؟) با لبخند کودکانه‌ی قشنگی گفت: (آرزویم این بود که شما بیایید.) و بالاخره حاج قاسم که بعد از ریشه کن کردن داعش رو به سربازان مقاومت گفتند: (هذه نصر من جانب الله سبحانه و تعالی.) چون باید بدانیم منطقه را از چه کسی داریم و وجود حاج قاسم، محبت چه کسی است.

ایران خود خود خودتان، نه ایران بچه قلدرهای آمریکایی که بعضا فکر می‌کنند جهان، مدرسه‌ی دوران سبز شدن پشت لبشان است و غرب آسیا آن بچه‌ی تو سری خوری که با چشم‌های ترسیده به آنها می‌گوید کاری به او نداشته باشد! ایران شاید پسر بچه‌ی لاغر غرب آسیا باشد ولی نقش اصلی داستان‌های خود مارموزتان است؛ شاید پشت اتوبوس مدرسه دویده باشد ولی مرد عنکبوتی می‌شود و شاید روزی از شاخه‌ی درخت آویزان شده باشد اما بنجامین تیتسون برمی‌گردد و خودتان را از آن درخت آویزان می‌کند با این تفاوت که شاید نفهمید از کجا خوردید! شما غلط کردید که «همیشه نیاز دارید بدانید خاورمیانه را چگونه می‌خواهید» غرب آسیا برای غرب آسیاست و ملت‌های همسایه خودشان برای خودشان آقا بالاسر هستند. این حرف‌ها شما را یاد کسی نمی‌اندازد؟ من کاره‌ای نیستم ولی شما باور می‌کنید این مملکت بدون کسی که کاره‌ای باشد واقعا جزء هفت کشور هدف وزارت دفاع آمریکا قرار نگرفت؟ چه کسی در جنگ سی و سه روزه به حزب الله لبنان کمک کرد تا جلوی این بچه‌قدرها بایستد؟ وقتی امثال هیلاری کلینتون برای تشکیل گروه تروریستی مجاهدین عبارت «brilliant idea» را به کار برد و با افتخار از ساختن عامل کشته شدن مردم، یتیم شدن بچه‌ها، بیوه شدن زنان و خراب شدن سقف یک کشور بر سر ملتش حرف زد و از آن طرف آن رئیس جمهور دلچک پشت تریبون اعلام کرد که داعش را او باما و دار و دسته‌اش کلید زدند چه کسی غرب آسیا را قدم زد و قدم زد و قدم زد تا داعش را از صفحه‌ی تاریخ پاک کند؟ می‌دانید منظورم از قدم زد چیست دیگر، نه؟ قدم‌هایی که باید در خاکی برداشته شود که با قره‌الی الله سر می‌برند! چه کسی در زمان بی‌کسی عراق با سه هواپیمای پر از اسلحه در فرودگاه اربیل فرود آمد؟ چه کسی در منطقه، بسیج مردمی، حشد الشعبی، قوای الدفاع الوطنی،

که طوری حرف می‌زنید انگار اگر صلحی هم در دنیا هست شما رقم زدید! یک سرخ جالبی هم هست که ریک فرانکونا فرمانده‌ی پیشین آمریکایی می‌دهد: «کمک ما به عراقی‌ها در اصل کمک به صدام حسین نبود، بلکه برای متوقف کردن ایران بود» و من معتقدم که همان زمان‌ها کلید ساخته شدن شخصیت‌هایی مثل حاج قاسم زده شده! البته نه آنکه به دنیا نیامده باشند، آمده بودند ولی حاج قاسم شدن به باور من زمین آماده‌ی جمهوری اسلامی را می‌خواست؛ می‌خواست تا با جنگ هشت‌ساله جان‌ها خوب شخم بخورند و کم کم دانه‌های ارزشمند رشد کنند و بعد از چهل سال یک ملت به درخت تنومندی مثل قاسم سلیمانی تکیه کنند و در جایی که همه‌ی مین‌ها کاشته شده، ریشه بزنند و ریشه بزنند و ریشه بزنند. می‌خواهم مثل شخصیتی که داستان نسبتا سرگرم‌کننده تعریف می‌کند و حالا می‌خواهد به ماجرای خیلی جدی‌تری گریز بزند لبخند را از صورت پاک کنم، چشم‌هایم را مصمم به چشم‌هایتان بدوزم و بگویم: چند هفته بعد از یازده سپتامبر معروف یک نویسنده‌ی آمریکایی به پنتاگون می‌رود و با فرمانده‌ای صحبت می‌کند و آن فرمانده یک کاغذ را از طرف وزیر دفاع آمریکا به او نشان می‌دهد که اسم هفت کشور روی آن به چشم می‌خورد: عراق، سوریه، لبنان، لیبی، سومالی، سودان و ایران! فرمانده رو به نویسنده می‌گوید: «ما قرار است طی پنج سال به این کشورها حمله کرده و حکومت آنها را تغییر دهیم» اینجا باید مکث کنم، همان مکثی که باعث می‌شود اسم کشورها بیشتر در ذهنتان طنین انداز شود و نام ایران در سرتان زنگ بزند. بگذارید خواهش کنم که نام این کشورها را - هر چند که اکنون برای همه‌ی ما شناخته شده‌اند - در اینترنت جست و جو کنید و ببینید آیا واقعا این اتفاق افتاده؟ و بعد به ایران‌تان نگاه کنید!



ابر قهرمان

زهر سادات ذوالفقاری

الحق که آمریکا در جهان واقع مصداق نقش اصلی بد فیلم‌های سوپرهیروی خودش است. آنجا که پائول لارودی از قول رئیس پیشین بانک جهانی می‌گوید: «ما نیاز داریم تا هر کشوری روی زمین وجود دارد را کنترل کنیم و کاری کنیم که به خواست ما رفتار کند، ما باید تشکیلات و شرکت‌های خودمان را وارد کشورهای آنان کنیم، منابع روی زمین و هر چه آنها دارند باید مال ما باشد!» و همچنان این آقای ویلفووتز ادعا می‌کند که اگر هم کسی با این پررو بازی ما آمریکایی‌ها - که به لطف خدا طاق آسمان باز شده و ما روی زمین افتادیم - مخالف بود، باید نابودش کنیم و حکومتش را آنقدر تغییر بدهیم تا بالاخره به مزاج ما خوش بیاید. در نتیجه باید بگویم که اگر خیلی هم با مدل صهیونیست جور نشدید می‌توانید آمریکان استایل را هم امتحان کنید شاید خوشتان آمد! شخصیت‌های منفی در سرم تاب می‌خورند، الحق آن‌هایی که در برج‌های بلند، پشت مانیتورهای روشن و با قهقهه‌هایی که پرندگان را فراری می‌داد به تصویر می‌کشیدید، خودتان هستید اما متاسفانه مردم دنیا مثل مخاطبان فیلم‌های هالیوودی همیشه نمی‌توانند نقش حقیقتان را تشخیص دهند، چون شما دروغ‌گوهای کراوات زده‌ی جنتلمن پشت آن میز منحوس‌تان می‌نشینید و باز نطق می‌کنید: (عملیات آزادسازی عراق پایان یافت.) و نه تنها آوارگی مردم این کشور محترم را گردن نمی‌گیرید

روزگار عجیبی ست نازنین!



می‌توانیم دست به دست هم دهیم و با کمک یکدیگر مسیر های روشنگری و گفتگو را پیش ببریم. از این رو نشریه ی تسنیم از شما دعوت می‌کند تا در بخش های زیر به ما یاری دهید: تیم تحریریه | طراحی | ویراستاری | مدیریت رسانه
برای ارتباط با نشریه به آی دی زیر در تلگرام پیام دهید:
@Tasnimshahed_Ad